

بِسْمِ تَعَالَى

نوظهورگرایی (EMERGENTISM)؛ انگیزه‌ها و چالش‌ها

مهدی همزاده ابیانه

مدرسه تابستانی فلسفه ذهن: ۱۴۰۲

تعریف نوظهورگرایی

لغت‌نامه وبستر، واژه «نوظهوریافته» (EMERGENT) را «بنحوی غیر منتظرانه، برآمدن» معنا کرده است. دیکشنری آکسفورد نیز پس از ذکر معنای کلی «فرآیند بوجود آمدن یا والایی یافتن»، یک معنای مختص کانتکت فلسفی هم آورده است: «برآمدن معلول حاصل از علت‌هایی پیچیده که قابل تحلیل ساده به حاصل جمع آثار و معالیل آن علل نیست».

همان‌گونه که برایان مک‌لافلین در «طلوع و افول نوظهورگرایی انگلیسی» خاطرنشان می‌سازد، جان استوارت میل – فیلسوف تجربه‌گرای قرن نوزده – اولین تلقی از نوظهورگرایی را در سیستم منطق بکار برده؛ هرچند که از واژه «نوظهوریافتگی» استفاده نکرده است. میل، اصل ترکیب اثر علی را در جاهایی که این جمله صادق باشد، جاری نمی‌داند: «کل مجموعه، بیش از جمع بخش‌های مختلف آن است». او بدین ترتیب به یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های امر نوظهوریافته اشاره می‌کند که بعدها در شقوق مختلف ذیل نوظهورگرایی، تفصیل یافته است.

تعریف نوظهورگرایی

هرچند که جیگوان کیم ایده نوظهورگرایی را - صرفنظر از بکارگیری واژه‌اش - به یونان باستان بازمی‌گرداند؛ جایی که بین ویژگی‌های نوظهوریافته یک شیء مرکب و ویژگی‌های صرفاً برآیندی، تمایز گذاشته می‌شود. این تمایز به نظر کیم، قلب هر مفهومی از نوظهورگرایی است که بوضوح نزد جالینوس، وجود داشته است: وقتی اجزاء ساده‌تر تشکیل‌دهنده یک اثر مرکب، وارد یک سری ارتباطات پیچیده خاص با یکدیگر بشوند، می‌توانند یک ویژگی بدیع از نوعی متفاوت را بروز دهند که قبلاً در اجزاء سازنده، وجود نداشت. (برخلاف ویژگی‌هایی مثل جرم که قبلاً در اجزاء وجود داشته و حاصل جمع این ویژگی در اجزاء است).

البته کیم هم اعتقاد دارد که مفهوم نوظهورگرایی - آن‌گونه که امروز می‌شناسیم - از نیمه دوم قرن نوزدهم و در آثار فیلسوفانی مانند جان استورت میل و هنری لوئیس شکل گرفته و در نیمه اول قرن بیستم با جلب توجهات شدید و جزئیاتی پیچیده، مواجه شده است.

هستی‌شناسی نوظهور گرایانه

بر اساس نوظهور گرایی انگلیسی، سلسله مراتبی از سطوح پیچیده سازمان یافته در ذرات مادی وجود دارد که در تنظیم رو به بالای سطوح، به ترتیب شامل سطوح فیزیکی محض، شیمیایی، بیولوژیکی، و روانی است.

بنابراین، فیزیک در سطح بنیادین سلسله مراتب علوم قرار می‌گیرد، سپس علم شیمی که متکفل سطح بالاتر (سطح مولکولی) است، سپس زیست‌شناسی که سطح بالاتر از آن (سطح سلولی) را بررسی می‌کند. اشیاء مادی در هر سطح از این سلسله مراتب وجودشناختی، ارتباطات مختص ویژگی‌های همان سطح را دارند و بخشی از مشغولیت هر علم، معطوف به مطالعه این ارتباطات سازمانی خاص در یک سطح مشخص است تا قوانین حاکم بر آن را فرمولیزه نماید؛ البته قوانینی که قابل تقلیل به، یا مشتق از قوانین حاکم بر سطوح پایینی نیست: قوانین نوظهور یافته. (SEE: MCLAUGHLIN, 2008, PP.19-21)

هستی‌شناسی نوظهور‌گرایانه

طبق نظریه نوظهور‌گرایی، هویات نوظهوریافته (هم جوهرها و هم ویژگی‌ها)، از هویاتی پایه‌ای‌تر برمی‌آیند. هرچند این هویات نوظهوریافته، فقط تا زمانی وجود دارند که هویات پایه‌ای مرتبط با آنها وجود داشته باشند، اما به هر حال بدیع و متفاوت از آنها خواهند بود. دو مؤلفه اساسی که تیم کرین برای نوظهور‌گرایی، توصیف می‌کند: «وابستگی» و «تمایز».

معمولاً نوظهور‌گرایان خود را در مقابل دو رقیب دیرینه تعریف می‌کنند: موضع فیزیکیالیستی که ادعا دارد تبیین‌ها باید در قالب مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده یک سیستم فیزیکی ارائه شوند. و موضع دوئالیستی که بر نقش‌آفرینی علی توسط دسته‌ای دیگر از موجودات – مانند ارواح – تأکید دارند که جوهر آنها منشق از سطح فیزیک نیست. موضع میانه‌ی این دو رقیب سرسخت، هم به سمت ویژگی‌های غیر فیزیکی تقلیل‌ناپذیر تمایل دارد و هم به نقش پایه فیزیکی در تولید و تثبیت این ویژگی‌ها. (SEE: CLYTON, 2004, PP.38-39).

جذابیت نوظهورگرایی

در نیمه دوم قرن بیستم - زمانی که فلسفه در جهان انگلیسی زبان، بوسیله جنبش‌های ضد متافیزیکی مانند پوزیتیویسم منطقی و مکتب‌های مختلف تحلیل زبانی، تسخیر شده بود - نوظهورگرایی غالباً بی‌اهمیت دانسته می‌شد (اگر نگوئیم که مورد تمسخر قرار می‌گرفت) و بطور وسیعی از مسیر اصلی فلسفه، کنار گذاشته شد.

اما این به رسمیت نشناختن، معادل فراموش شدن آن نبود. به نظر کیم، چیزی ذاتاً ماندگار و جذاب در تئوری نوظهورگرایی وجود دارد که آن را در پس این زمان طولانی تغافل و تحقیر، زنده نگاه داشته و بطوری محسوس و قوی، احیاء کرده است. طوری که نشست‌ها و کنفرانس‌های متعدد درباره نوظهورگرایی برگزار گردیده و کتاب‌ها و مجموعه مقالات و ژورنال‌های ویژه این موضوع، منتشر شده و این گرایش تا به امروز، ادامه یافته است. (SEE: KIM, 2006, PP.189-190.)

نوظهورگرایی تقلیل‌ناپذیر VS. نوظهورگرایی مادی‌انگار

نوظهورگرایان معمولاً از این حیث که فقط قائل به جوهرهای فیزیکی هستند و جوهر فرافیزیکی (مانند روح) را نفی می‌کنند، در زمره فیزیکالیست‌ها قرار می‌گیرند.

اما این که آیا "ویژگی‌های ذهنی" - و نه "جوهر" ذهنی - هم امری فیزیکی است یا فراتر از آن، مورد اتفاق ایشان نیست. گروهی از نوظهورگرایان (طرفداران نوظهورگرایی تقلیل‌ناپذیر)، ویژگی‌های نوظهوریافته ذهنی را فرافیزیکی و غیر قابل تقلیل به سطح فیزیک می‌دانند و گروه دیگر (نوظهورگرایی مادی‌انگار) همچنان بر فیزیکی بودن این ویژگی‌ها نیز اصرار دارند.

تقلیل‌ناپذیری در این معناست که پدیده نوظهوریافته، از پدیده پایه‌ای که از آن برخاسته، مستقل است. این استقلال گاه بعنوان پیش‌بینی‌ناپذیری هم لحاظ می‌شود: یک خصیصه سیستم، نوظهوریافته است اگر پیش‌بینی وجود آن بر اساس یک تئوری کامل درباره پدیده پایه‌ای سیستم، غیرممکن باشد.

نوظهورگرایی قوی و نوظهورگرایی ضعیف

دیوید چالمرز با اشاره به آشفتگی حاصل از کاربردهای واژه «نوظهورگرایی» در علوم و فلسفه، حداقل دو مفهوم متفاوت از آن را تمیز می‌دهد: «نوظهورگرایی ضعیف» و «نوظهورگرایی قوی».

یک پدیده سطح بالاتر، «بنحو قوی» از قلمرو سطح پایین تر ظهور می‌یابد؛ اگر حقایق مربوط به آن پدیده، حتی علی‌الاصول هم از حقایق قلمرو سطح پایین تر قابل استنباط نباشد. نوظهورگرایی قوی، ایده‌ای است که در مباحث فلسفی پیرامون نوظهورگرایی رواج دارد.

اما یک پدیده سطح بالاتر «بنحو ضعیف» از قلمرو سطح پایین، ظهور می‌یابد؛ اگر حقایق مربوط به آن پدیده بطور غیرمنتظره، اصول و قواعد حاکم بر قلمرو سطح پایین تر را اخذ کنند. به این معنا که بتوان از قواعد و فرمول‌های حاکم بر سطح پایین تر، مشخصات این پدیده ظهوریافته را استنباط کرد. نوظهورگرایی ضعیف، ایده‌ای است که در علوم رواج دارد.

نوظهورگرایی قوی و نوظهورگرایی ضعیف

اگر پدیده‌ای داشته باشیم که بنحوی قوی از قلمرو فیزیک برخیزد، آن‌گاه مفاهیم ما راجع به طبیعت باید بقدری توسعه یابد که چنین پدیده‌هایی را نیز در خود جای دهد. اما پدیده‌هایی که بنحو ضعیف از قلمرو فیزیک ظهور کرده‌اند، همچنان در چارچوب فیزیک خواهند ماند.

البته نوظهورگرایی ضعیف هم نتایج مهمی در فهم ما از طبیعت دارد. از جمله این که تصور لایه‌ای، تصویری درست از طبیعت خواهد بود و آن‌گاه، رویکردهای تقلیل‌گرایانه برای تحویل پدیده‌های مرتبه بالاتر (در سطوح شیمیایی و زیست‌شناختی و ذهنی) به سطح بنیادین (فیزیکی) را ترغیب و تقویت خواهد کرد؛ چرا که قواعد و حقایق موجود در سطوح بالاتر – از جمله سطح ذهنی – قابل استنباط از قواعد و حقایق موجود در سطح بنیادین فیزیک هستند.

به بیان دیگر، نوظهورگرایی قوی می‌تواند تصویر فیزیکی از جهان را رد کند. ولی نوظهورگرایی ضعیف می‌تواند برای پشتیبانی از آن بکار آید. (SEE: CHALMERS, 2006, PP.244-246)

نوظهورگرایی قوی و نوظهورگرایی ضعیف

وزن سیستم، حاصل جمع وزن ذرات آنست. اما برخی دیگر از ویژگی‌های سیستم نمی‌توانند صرفاً از طریق جمع و چینش اجزاء، تشکیل شوند. این ویژگی‌ها باید در قالب تأثیر و تأثرات علی میان اجزاء، تبیین گردند. سرل دسته دوم را "خصیصه‌های نوظهوریافته علی سیستم" نام‌گذاری می‌کند. مایع‌بودن (سیالیت) و شفافیت، نمونه‌هایی از این ویژگی‌ها هستند.

او «آگاهی» را یک ویژگی نوظهوریافته علی می‌داند؛ مانند مایعیت یا الاستیسیته. یعنی به باور ایشان آگاهی نیز یک ویژگی نوظهوریافته ضعیف است. سرل این مفهوم از نوظهوریافتگی – که آن را نوظهوریافتگی ۱ می‌نامد – از سنخ قوی‌تر نوظهوریافتگی – که نوظهورگرایی ۲ می‌نامد – متمایز می‌کند. یک خصیصه نوظهوریافته ۲ دارای نیروهایی علی است که در قالب فعل و انفعالات میان اجزاء سیستم، قابل تبیین نباشد. اگر آگاهی چنین باشد، می‌تواند علت چیزهایی بشود که در قالب روابط علی میان نوروها تبیین‌پذیر نیست. (SEE: SEARL, 2008, PP.69-70)

نوظهورگرایی قوی و نوظهورگرایی ضعیف

آنچه جان سرل بعنوان «نوظهوریافتگی ۱» نامید، بسیار شبیه چیزی است که چالمرز، «نوظهورگرایی ضعیف» دانسته بود. هردو از پدیده‌های ظهوریافته سخن می‌گویند که حاصل جمع جبری آثار و ویژگی‌های سطح پایین‌تر نیستند. جامدبودن یا شفاف‌بودن، مثالی از ویژگی‌های نوظهوریافته ضعیف (به تعبیر سرل: نوظهوریافته ۱) هستند که ویژگی سیستم بما هو سیستم است و نه ویژگی ذرات آن. این ویژگی‌ها اما از قواعد و فرمول‌های حاکم بر سطح پایینی، قابل استنباط و تبیین‌اند.

حال آن‌که برخی ویژگی‌ها مانند حیات ارگانیسم، نه تنها حاصل جمع ویژگی‌های سطوح پایین‌تر نیست، بلکه به اعتقاد برود و امثال او، حتی قابل استنباط و تبیین از ویژگی‌های سطوح زیرین هم نمی‌باشد. اعتقادی که البته جان سرل، مخالف آنست و می‌گوید هر پدیده‌ای، نهایتاً می‌تواند از سنخ نوظهوریافته ۱ (نوظهوریافته ضعیف) باشد. چالمرز اما در مورد آگاهی، با سرل موافق نیست و آگاهی پدیداری را امری تقلیل‌ناپذیر به / و تبیین‌ناپذیر از سطوح پایینی می‌داند.

فرضیات نوظهورگرایی قوی

موضع نوظهورگرایی قوی را می توان در شش فرضیه محوری جمع کرد:

- (۱) مونیسیم: فقط یک نوع جواهر وجود دارد که فیزیکی است.
- (۲) پیچیدگی لایه به لایه: جهان، ساختاری لایه به لایه دارد.
- (۳) ناهمسانی فرآیند: روش ظهور، کیفیت سطح ظهور یافته، کنترل سطح پایین تر و... متغیر است.
- (۴) الگوی سرتاسری لایه های نوظهور یافته: در هر دو لایه l_1 و l_2 ، اگر l_2 از l_1 ظهور یابد:
 - (۴-۱) l_1 بلحاظ زمانی و تاریخی، مقدم بر l_2 است.
 - (۴-۲) l_2 به l_1 وابسته است؛ اگر لایه l_1 وجود نمی داشت، لایه l_2 هم در کار نبود.
 - (۴-۳) l_2 حاصل میزان کافی از پیچیدگی در l_1 است.
 - (۴-۴) l_2 به هیچ معنا از تقلیل پذیری، قابل تقلیل به l_1 نیست.

فرضیات نوظهورگرایی قوی

۵) علیت رو به پایین: پدیده‌های موجود در ل ۲ می‌توانند یک تأثیر علی بر ل ۱ اعمال کنند.

۶) تکثرگرایی نوظهورگرایانه: مقدمه ۵ به دوئالیسم جوهری نمی‌انجامد و صرفاً تکثر در لایه‌ها و ویژگی‌ها را بیان می‌دارد. (SEE: CLYTON, 2004, PP.60-62)

نوظهورگرایی و ابتناء ذهن بر بدن

تقلیل‌ناپذیری امر ذهنی با ارتباط ابتنائی (سوپرونینس) بین امر نوظهوریافته و پدیده پایه‌ای آن تکمیل می‌شود. رابطه ابتناء بدین معناست که هیچ دو رخدادی که از نظر فیزیکی کاملاً یکسان باشند، نمی‌توانند از لحاظ ذهنی متفاوت گردند (و نه بالعکس). به بیان دیگر، هیچ چیز نمی‌تواند از نظر ذهنی تغییر کند، بدون آن که بلحاظ فیزیکی تغییر یابد. (DAVIDSON, 1980, P.214) نکته مهم در ابتناء ذهن بر بدن: موجوداتی که در خصوصیات فیزیکی‌شان تمایزناپذیر باشند، در ویژگی‌های ذهنی‌شان نیز تمایزناپذیر خواهند بود.

نوظهورگرایی و رابطه ابتناء

رابطه ابتناء نوعی برآمدن و سوارشدن یک ویژگی بر روی ویژگی دیگر است و البته این ویژگی ابتناء یافته، برخلاف ویژگی پایه، می تواند فیزیکی نباشد.

جیگوان کیم در توضیح این که چرا هر نوظهورگرا باید رابطه ابتناء ذهن بر بدن را بپذیرد، می گوید: فرض کنید در یک شرایط خاص، یک پدیده ذهنی مانند درد، از یک ترکیب بندی خاص از اوضاع نورونی ظهور می یابد. بعید است هیچ نوظهورگرایی مهمی وجود داشته باشد که انکار نماید اگر ترکیب بندی کاملاً یکسان اوضاع فیزیولوژیکی دوباره رخ دهد، پدیده ذهنی کاملاً یکسان نیز مجدداً ظهور خواهد کرد. چرا که اگر اتصال بین درد و یک وضعیت نورونی، بنحوی غیر قانون مند و کاملاً تصادفی باشد، چه دلیلی وجود دارد که بگوییم درد از یک وضعیت نورونی خاص (و نه سایر اوضاع نورونی) ظهور می یابد؟ بوضوح ما باید سوپرونینس را بعنوان جزء اساسی نوظهورگرایی، لحاظ نماییم. (KIM, 2006, P.193)

نوظهورگرایی و رابطه ابتناء

معنای ابتناء در فلسفه ذهن اینست که حالات ذهنی به حالات نوروفیزیولوژیک متناظرشان وابسته هستند؛ بدین ترتیب که هر تغییر در حالات ذهنی، ضرورتاً با یک تغییر در حالات نوروفیزیولوژیک متناظر، درگیر خواهد بود. مثلاً اگر من از حالت ذهنی «تشنه بودن» به حالت «نه چندان تشنه بودن» بروم، باید تغییراتی در حالات متناظر مغزی من اتفاق افتاده باشد.

سرل تأکید دارد این ابتناء علی است. بحث‌های ابتدایی درباره رابطه ابتناء که در فلسفه اخلاق مطرح شد، از این سنخ نبود. در ایده‌های مور (۱۹۲۲) و هر (۱۹۵۲) خصیصه‌ای که یک چیز را نیک‌تر می‌سازد، علت نیک‌شدن آن نیست؛ بلکه تشکیل‌دهنده و بر سازنده نیکی آن است.

البته بنظر کیم رویدادهای ذهنی مبتنی شده فاقد هر شأن علی جدا از رویدادهای نوروفیزیولوژیک هستند که نقش علی مستقیم دارند. اما در نگاه سرل همان‌طور که ابتناء علی جامدیت پیستون بر ساختار مولکولی‌اش، جامدیت را شبه‌پدیدار (فاقد تأثیرگذاری علی) نمی‌گرداند، ابتناء علی سردرد بر میکرو رویدادهای موجود در مغز هم چنین است.

نوظهورگرایی قوی و رابطه ابتناء

اصول ابتناء در نوظهورگرایی قوی، همان چیزی است که برود، قوانین فراترتیبی می‌نامید. مسئله اصلی اینست که آیا قوانین ابتناء، قوانینی بنیادین‌اند، یا قوانینی انشعاب‌یافته از سطح فیزیک؟ مک‌لافلین قانون بنیادین را این‌گونه تعریف می‌کند:

قانون «ق» یک قانون بنیادین است، اگر و تنها اگر بنحو متافیزیکی توسط هیچ قانون دیگری، ایجاب نشود.

در مورد وزن و جرم، اصول ابتناء از سنخ قوانین بنیادین نیستند. ویژگی‌های شیمیایی هم نوظهوریافته قوی و دارای قوانین بنیادین نیستند؛ زیرا اصول ابتناء مرتبط با آن‌ها از قوانین مکانیک کوانتوم، مشتق می‌شوند. چه بسا ویژگی‌های حیات هم – براساس کشفیات DNA – نوظهوریافته قوی نیستند؛ کما این‌که هر ویژگی کارکردگرایانه ذهنی اینچنین نیست. اما گروهی از ویژگی‌های ذهنی هستند که تحلیل کارکردی نمی‌پذیرند: ویژگی‌های پدیداری.

معضلات نوظهورگرایی

بسیاری از نوظهورگرایان، نظریه‌شان را با توجه به این که از تئوری ابتناء مدد می‌جوید، سازگار با فیزیکالیسم می‌دانند. خصوصاً از این لحاظ که وجود جواهر فرافیزیکی را رد می‌کنند. اما ویژگی‌ها را به دو قسم فیزیکی و غیرفیزیکی تقسیم می‌کنند و اعتقاد دارند برخی جواهر فیزیکی می‌توانند حامل ویژگی‌های غیرفیزیکی هم باشند.

انگیزه‌ای که در پس توسل به تئوری ابتناء وجود دارد اینست که هرچند ویژگی‌های ذهنی، غیر فیزیکی‌اند، اما بنحوی نگران‌کننده هم غیر فیزیکی نیستند. چرا که ویژگی‌های نوظهوریافته، رها و شناور بر فراز عالم فیزیک لحاظ نمی‌شوند.

نوظهورگرایی با این وجود اما همچنان از زوایای مختلف با اشکالات جدی از سوی فیلسوفان فیزیکالیست مواجه بوده و است:

ابهام در رابطه ابتناء

رابطه سوپرونیس فقط ادعای تعیین یافتن یا ضرورت یافتن یک ویژگی بوسیله یک دسته ویژگی‌های دیگر را مطرح می‌کند؛ ولی چیزی درباره این نمی‌گوید که چگونه ویژگی ب از ویژگی‌های الف، مشتق یا نتیجه می‌شود. یا چیزی درباره این نمی‌گوید که چگونه این واقعیت که یک شیء، دارای ویژگی ب است، می‌تواند براساس این واقعیت تبیین گردد که دارای ویژگی الف است؟

تعیین بخشی فی نفسه قابل تبیین نیست؛ چرا که یک واقعیت پایه است و قابلیت تبیین بیشتر ندارد. به باور منتقدان نوظهورگرایی، رابطه ابتناء هرچند برای نوظهورگرایان لازم است، اما کافی نیست. مساحت یک کره بر حجم آن مبتنی می‌شود، اما از آن ظهور نمی‌یابد. در مقابل اما ذهن‌مندی هم سوپروین می‌شود بر، و هم ظهور می‌یابد از حالات فیزیکی / بیولوژیکی. حال چه چیزی باید به ابتناء افزوده شود تا نوظهوریافتگی را ثمر دهد؟

ابهام در رابطه ابتناء

ابتناء فقط یک طرح جذاب درباره هم‌تغییری بین دو دسته ویژگی‌هاست. تقلیل‌ناپذیری ویژگی‌های نوظهور یافته به ویژگی‌های پایه‌ای‌شان، فقط یک خصیصه سلبی در اختیار ما قرار می‌دهد؛ یعنی به ما می‌گوید که امر نوظهور یافته، «چه چیزی نیست» و درباره این که «چه چیزی هست»، ساکت است. نوظهور گرایی یک توصیف ایجابی نیاز دارد.

در واقع به بیان منتقدان نوظهور گرایی، صرف هم‌تغییری بین دو دسته ویژگی الف و ب نمی‌تواند توضیحی کافی برای بیان نحوه پیدایش ب از الف و تقلیل‌ناپذیری ب به الف باشد. البته طرفداران نوظهور گرایی خاطر نشان می‌سازند که این نظریه بیش از آن که درباره انتقال بین سطوح مختلف باشد، درباره اصل وجود لایه‌هاست. اما انتقال بین لایه‌ها، بسیار متفاوت و متنوع رخ می‌دهد. سطح شیمی به سطح فیزیک از طریق متفاوتی از وابستگی سطح سلولی به سطح مولکولی ارتباط دارد؛ و هر دوی این‌ها متفاوت از اتصال آگاهی به حالات نورونی است.

(CLYTON, 2004, P.53)

ابهام در رابطه ابتناء

نوظهور گرایانی مانند کلیتون در این جا به اشکالات و معضلات دو اردوگاه فیزیکالیسم و دوئالیسم ارجاع می دهند و سعی دارند بگویند ابهامات رابطه ابتناء در مقایسه با چالش هایی که دو دیدگاه رقیب با آنها مواجه اند، قابل تحمل اند.

واقعیت اینست که ابتدا بسیاری از فیلسوفان نوظهور گرا این گونه تصور کرده بودند که حالات آگاهانه ذهن، یک مثال واضح برای پدیده نوظهور یافته است. ولی بعدها معلوم شد که تجربیات آگاهانه و سیستم عصبی هرگز هم تراز یکدیگر نیستند. امروزه هرچه بیشتر درباره حالات مغزی بدانیم، باز هم چیزی درباره تجربه آگاهانه نخواهیم دانست و همان طور که تامس نیگل بنحوی مشهور استدلال کرده، هیچ پژوهشگر علوم شناختی نمی تواند با دسترسی های مفهومی و کاوش های منظر سوم شخص بداند که حس تجربه درونی خفاش (که با حس گرهای شبیه رادار در شب کار می کند)، چگونه است؟ / دیدگاه چالمرز درباره متدولوژی نوروساینس

معضل علیت ذهنی

علیت ذهن به بدن مصداقی از علیت رو به پایین است. ما در زندگی روزمره خود، موارد بسیار زیادی از علیت ذهنی را تجربه می‌کنیم؛ چه بصورت علیت ذهن برای ذهن (مثلاً "باور" به این که بستنی خوشمزه است، موجب "میل" به خوردن آن می‌شود) و چه علیت ذهن برای فیزیک (مثلاً "میل" به کتاب خواندن، باعث "عمل" مطالعه می‌شود). ولی بلحاظ فلسفی چگونه می‌توان این فرآیند را تبیین کرد؟

علیت ذهنی، مسئله دشوار دوئالیسم بوده و فیزیکالیست‌ها عمدتاً بدلیل عدم توان تبیین ارتباط علی بین جوهر غیر فیزیکی غیر مکان‌مند و فاقد ابعاد با جوهر فیزیکی مکان‌مند ذوابعاد، نظریه‌های فیزیکالیستی را بنیاد نهادند.

نوظهورگرایان قوی - که ویژگی آگاهی را غیر فیزیکی می‌دانند - باید طرحی برای تبیین تاثیر علی این ویژگی غیر فیزیکی بر ویژگی‌های بدنی داشته باشند.

معضل علیت ذهنی



فرض کنید ویژگی ذهنی M که در زمان T اتفاق می‌افتد، با ویژگی فیزیکی $P1$ همبسته است، و فرض کنید ویژگی ذهنی M ، ویژگی فیزیکی $P2$ را باعث می‌شود. آیا $P1$ نیز می‌تواند علیّت بر روی $P2$ داشته باشد؟ تأیید و تصدیق علیت M برای $P2$ در زمان T و انکار علیت $P1$ در همان زمان، نقض آشکار «اصل بسته بودن علیت در قلمرو فیزیکی» (PHYSICAL CLOSURE) است. مهم‌تر این که با شواهد قطعی علوم اعصاب منافات دارد. اما تأیید این که ویژگی $P1$ هم علیت دارد، این پرسش را بدنبال دارد: چه عملیات علیّی برای مشارکت M باقی می‌ماند؟ بدین‌گونه علیت ذهنی در معرض محرومیت علی (CAUSAL EXCLUSION) قرار می‌گیرد و شهود علیت روزمره ذهن برای بدن، کنار گذاشته می‌شود.

معضل علیت ذهنی

علی رغم آن که برخی فیزیکالیست‌ها مانند داردیس، قاعده بستار علل فیزیکی را دارای شواهد علمی متقن می‌دانند، اما این قاعده توسط بیکر در ۱۹۹۳ به چالش کشیده شد؛ او می‌گفت اگر این قاعده بخواهد شیوه‌های تبیینی رایج را تهدید بکند (که در بسیاری، علیت ذهن حضور دارد)، این قاعده بستار علل فیزیکی است که باید کنار برود. دیگران نیز در همراهی با بیکر استدلال می‌کنند که علوم فیزیکی از پشتیبانی کردن قاعده مذکور، ناتوانند و بلکه شاید آن را زیر سؤال ببرند. هندری در ۲۰۰۶ آثار و نشانه‌هایی از علیت رو به پایین (علیت غیرفیزیک برای فیزیک) را در علم شیمی پیدا کرد؛ همان وقتی که استپ در ۲۰۰۵، شواهد و مدارکی از علم فیزیک معاصر جمع‌آوری کرد که برخلاف قاعده بستار، یک شکاف علی در جهان فیزیکال را إلقاء می‌نمود؛ شکافی که بوسیله ذهن غیرفیزیکی، پر می‌شود. (ROBB & HEIL, 2013.)

مسئله اما همچنان پس از حل قاعده بستار، با معضل تعیین علی مضاعف مواجه است: دو علت برای معلولی واحد که هر کدام کافی و بسنده‌اند.

معضل علیت ذهنی

یکی از پاسخ‌های نودونالیستی این بوده که علیت ویژگی‌های ذهنی بر ویژگی‌های فیزیکی را از تصویر علیت رو به پایین خارج کند. جهان در این نگاه بمثابه سلسله مراتبی از سطوح (اتم‌ها، مولکول‌ها، سلول‌ها و ...) نیست. بلکه جهان، تودرتو و در هم تنیده است و این طور نیست که ویژگی‌های ذهنی در لایه‌ای بالاتر قرار گرفته باشند.

اینان جهان را به سیستم‌ها و زیرسیستم‌ها تقسیم می‌کنند؛ نه به سطوح. مرز مشخصی برای جدا کردن لایه فیزیک از لایه شیمی و این دو از لایه زیست‌شناسی وجود ندارد؛ بلکه طبق این نگرش، در همان جایگاهی که قواعد و پدیده‌های فیزیکی وجود دارند، می‌توان قواعد و پدیده‌های شیمیایی و زیست‌شناختی و ... را نیز سراغ گرفت. در این صورت نگرانی‌ای از نقض اصل بستار فیزیکی وجود ندارد؛ چرا که پدیده‌های ذهنی در همان جهان فیزیکی حضور دارند و البته طبق قواعد حاکم بر خودشان، تأثیر علی می‌گذارند.

معضل علیت ذهنی

در پاسخ نوظهور گرایان اضافه می‌شود که ویژگی‌های ذهنی کاملاً بوسیله ویژگی‌های نوروشیمیایی حالات مغزی تعیین نمی‌یابند. بلکه ویژگی‌های ذهنی کاملاً وسیع و برون‌گرا هستند. (SILBERSTEIN, 2006, PP.204-205) در چنین سیستم‌هایی، اتصالات پیچیده بین ذهن و بدن، و ذهن و محیط اجتماعی، بنحوی برون‌گرایانه تحقق می‌یابند و بسته به این که سیستم در چه زمان و مکانی واقع شود، ویژگی‌های ذهنی می‌توانند کاملاً متفاوت باشند؛ حتی اگر وضعیت نورونی و درونی شخص، یکسان باقی مانده باشد.

البته این که از سطوح به سیستم‌ها منتقل شویم و به درجات خاصی از پیچیدگی اشاره کنیم که در گام‌های بعدی تحقیقات علوم روشن خواهد شد، یا بتدریج در تاریخ تکاملی سیستم‌ها محقق شده، معضل علیت ذهنی را حل نمی‌کند. بالاخره همچنان جای این پرسش باقی است که پدیده‌های غیرفیزیکی دارای قواعد خاص خودشان، چطور با پدیده‌های فیزیکی دارای قواعد خاص، تعامل علی برقرار می‌کنند که مثلاً تعیین علی مضاعف رخ نمی‌دهد؟

مقایسه با حدوث جسمانی و مونیسم صدرایی

نکته مهمی که در اندیشه صدرا و مرتبط با بحث ما وجود دارد، «حدوث جسمانی نفس» است. نفس در نگاه وی، نه تنها قدیم و ازلی نیست؛ بلکه در ابتدا حدوث روحانی هم ندارد و در یک زمان خاص، از وجود مادی جسم (بدن) حادث می‌شود. در این دیدگاه، نفس دارای مقامات و درجاتی است که ابتدا از پایین‌ترین و مادی‌ترین مرتبه شروع می‌شود و تکون می‌یابد. به بیان دیگر حدوث نفس، صرفاً مادی و جسمانی است که تدریجاً و در طول زمان با حرکت جوهری خویش، اشتداد و سعه وجودی می‌یابد و واجد جنبه مجرد و کمالات ذومراتب آن می‌شود.

حدوث جسمانی نفس، شباهت زیادی با تئوری نوظهور گرای قوی دارد که ذهن را فراتر از سطح فیزیک و اما نتیجه درجه خاصی از پیچیدگی در سطح فیزیک می‌داند.

مقایسه با حدوث جسمانی و مونیسم صدرایی

در عین حال، تفاوت مهم نوظهور گرایان با صدرالمتألهین در این است که نوظهور گرایی قائل به جهش و ظهور «ویژگی‌های فرافیزیکی» از جوهر کاملاً فیزیکی است. در صورتی که صدرای نفس و حالات آن را به مثابه صفات و ویژگی‌های بدن لحاظ نمی‌کند؛ نفس در نگاه وی، صورت و کمال اول برای جسم طبیعی است که با حلول در آن، یک نوع طبیعی جدید را حاصل می‌آورد. تعلق این صورت و کمال اول به بدن، یک تعلق ذاتی (و نه عارضی) است. با حلول صورت انسانی در صور سابقه، یک جوهر واحد شکل می‌گیرد و ترکیب بدن و نفس، یک جوهر واحد و جدید را ساخته است. بنابراین با دو جوهر (دوئالیسم) روبرو نیستیم؛ بلکه سخن از مونیسم دو جنبه‌ای (دو مرتبه‌ای) است: جنبه فیزیکی و جنبه غیر فیزیکی از یک جوهر واحد. در نتیجه در حکمت متعالیه، جواهر فقط فیزیکی نیستند و ما با سه گونه جوهر مواجهیم: صرفاً فیزیکی، صرفاً غیر فیزیکی، مابین این دو (جوهر نفس).

چالش مشترک نگرش صدرایی و نوظهورگرایی

دیدگاه صدرایی با هر دو چالش مذکور در این بحث (ابهام در چگونگی ارتباط و علیت ذهنی) مواجه است. مونیسم دو جنبه‌ای صدرا نیز با این پرسش رو به رو می‌شود که ارتباط جنبه فرامادی نفس با جنبه مادی آن را چطور توضیح می‌دهد؟ همچنین مسئله علیت ذهنی را با کدام الگوی تجربی حل و فصل می‌کند؟ البته نه فیلسوفان فیزیکالیست در برابر نظریه صدرا به اظهار این اشکالات پرداخته و نه حتی نظریه این فیلسوف اسلامی را مورد اشاره قرار داده‌اند. اما با توجه به وجه مشترک صدرا با دوئالیسم و نوظهورگرایی قوی، می‌توان ایرادات مذکور را علیه حکمت متعالیه هم بازسازی کرد.

اصرار بر این که صدرالمتألهین با تقلیل دو جوهر به یک جوهر و ارائه استدلال برای اتحاد نوعی، مسئله تعامل علی را حل کرده، راهگشا نیست. بلکه در مواجهه با اشکالات فیزیکالیستی، ناچار به ارائه توضیح تجربی و برون‌پارادایمی است.

چالش مشترک نگرش صدرایی و نوظهورگرایی

البته صدرا و فیلسوفان پیش از او درباره «روح بخاری» یا «روح حیوانی» بعنوان واسطه بین بدن مادی و نفس مجرد توضیحاتی تجربی ارائه داده‌اند. قوای نفس در وهله اول به این جرم لطیف بخاری تعلق می‌یابد و بواسطه آن در بدن منتشر می‌شود. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۴، صص ۱۵۱-۱۵۲) البته امروزه در علوم اعصاب مشخص شده که آنچه فرامین مغز را در اعضا و ماهیچه‌ها به جریان می‌اندازد، همان جریان الکتریکی حاصل از اتصالات عصبی است.

اما فارغ از نادرستی تصور قدما درباره روح حیوانی، همین هم پاسخی به نحوه رابطه علی مرتبه فرامادی با مرتبه مادی، پیش روی فیزیکالیست‌ها نمی‌گذارد. یک جرم لطیف واسطه که هم برخی خصوصیات مادی و هم برخی خصوصیات مجرد را دارد، پرسش درباره قواعد تأثیر موجود فرامکان بر موجود مکان‌مند (جرم لطیف) را پاسخ نمی‌گوید. همچنین است در مورد نحوه انتقال نیروی علی از جرم لطیف بدون وزن، از و بر جرم غلیظ (بدن مادی).

منابع:

CHALMERS, DAVID, 2006, "STRONG AND WEAK EMERGENCE", IN: PHILIP CLAYTON & PAUL DAVIES (EDS.), *THE REEMERGENCE OF EMERGENC*, OXFORD UNIVERSITY PRESS.

CLYTON, PHILIP, 2004, *MIND AND EMERGENCE; FROM QUANTUM TO CONSCIOUSNESS*, OXFORD UNIVERSITY PRESS.

DAVIDSON, DONALD, 1980, *ESSAYS ON ACTIONS AND EVENTS*, CLARENDON PRESS.

KIM, JEAGWON, 2006, "BEING REALISTIC ABOUT EMERGENTISM", IN: PHILIP CLAYTON & PAUL DAVIES (EDS.), *THE REEMERGENCE OF EMERGENC*, OXFORD UNIVERSITY PRESS.

MCLAUGHLIN, BRIAN, 2008, "THE RISE AND FALL OF BRITISH EMERGENTISM" IN: BEDAU, M & HUMPHREYS, P. (EDS.), *EMERGENCE: CONTEMPORARY READINGS*, THE MIT PRESS.

SEARL, JOHN, 2008, "REDUCTIONISM AND THE IRREDUCIBILITY OF CONSCIOUSNESS", IN: BEDAU, M & HUMPHREYS, P. (EDS.), *EMERGENCE: CONTEMPORARY READINGS*, THE MIT PRESS.

SILBERSTEIN, MICHAEL, 2006, "IN DEFENCE OF ONTOLOGICAL EMERGENCE AND MENTAL CAUSATION", IN: PHILIP CLAYTON & PAUL DAVIES (EDS.), *THE REEMERGENCE OF EMERGENC*, OXFORD UNIVERSITY PRESS.